

کهن ترین سرود

«کورشی نامه»

گردآورنده: همایون سروش

تابستان ۱۳۹۳

سرشناسه : سروش ، همایون ، ۱۳۲۴ .

عنوان و نام پدیدآور : کوروش نامه / همایون سروش

مشخصات نشر : تهران: نخل دانش، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری : ۲۹۵ ص. قطع رقی

شابک : ISBN:978 - 964 - 6948 - 80 - 8

وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر

یادداشت : فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی

<http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۰۷۷۱۰



نام کتاب : کوروش نامه

نویسنده : همایون سروش

ناشر : انتشارات نخل دانش

نوبت چاپ : اول (۱۳۹۴)

شمارگان : ۵۰۰ جلد

حروفچینی : موسسه همراه

صفحه آرایي : موسسه سامان

چاپ و صحافی : کوروش

قیمت : ۱۴۰۰۰۰ ریال

شابک: ۸ - ۸۰ - ۶۹۴۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 6948 - 80 - 8

فهرست مطالب

۷	ای جوانان
۹	سر آغاز
۱۸	«قبل از اسطوره»
۱۸	پادشاهی از قضا آمد
۲۵	فصل اول: «اکباتان»
۶۲	فصل دوم: «پارس»
۷۸	فصل سوم: «تولد کورش»
۸۷	فصل چهارم: «به تخت نشستن کورش»
۱۰۶	فصل پنجم: «فتح ارمنستان»
۱۳۲	فصل ششم: «افسانه پانته‌آ»
۱۵۷	فصل هفتم: «فتح لیدی»
۲۱۹	فصل هشتم: «تسخیر شهرهای یونانی آسیای صغیر»
۲۲۳	فصل نهم: «فتح بابل»
۲۷۴	فصل دهم: حمله به کشور ماساژت‌ها
۲۸۱	«ضمائم»
۲۹۴	«مأخذ»

ای جوانان

شہسواری گشته می بینم به میدان شما
«ای جوانان وطن جان من و جان شما»
چون جرس بس در خموشی ها به خود پیچیده ام
گشته ام آشفته بانکی، در بیابان شما
خانقاه و مکتب و میخانه و مسجد تھی است
ای دریغا بر جوانمردی بدوران شما
تا چه کوهی برخودی خویشتن قائم شوید
قصه ها گفتم شما را از نیاکان شما
در تماشاگاه پیروزی ز فسرط اشتیاق
همچو گوئی می زنم دل را به چوگان شما
خواستم زان حق که تقدیرات او نامنتهاست
تا که تقدیر شما آید به فرمان شما
خود به زندانی نشستم سالها تا بشکنم
آهنین دیوار ترس اندود زندان شما

از دمم بوی بهار آید زبس نالیده‌ام
 شب همه شب بر خزان افسرده، بستان شما
 ای بسا شبهای تنهایی که افغان کرده‌ام
 از برای گنج‌ه و تفلیس و افغان شما
 پرشکسته زین قفس پر می‌کشم چون داده‌اند
 بال جبریلی به مرغ درد الحان شما
 بعد من هرجا غریبی ناله زد یاد آورید
 از غریبی‌های من ای من به قربان شما
 من به تنهایی و غمناکی خود فانوس‌وار
 کورسوئی داشتم هرشب به ایوان شما
 عمر من در غربت و اندوه تنهایی گذشت
 می‌روم من، دست حق بادا نگهبان شما

اثر احمد سروش ۱۳۴۷

۱- چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم جان من و جان شما

«محمد اقبال لاهوری»

سر آغاز

کِشتی که بارنج و درد و آب دیده در اعماق جان خویش
پرورده‌ام زیر برف سنگینی که دم گران جانان بر آن بارانده شده نهان
گشته است.

چنان سازم را شکسته و تارهای آنرا از هم گسسته‌اند که هرچه بر
آن زخمه میزنم آن آوا که مطلوب من است از آن بر نمی‌خیزد.
اینک سر در گریبان خموشی فرو برده و به افق تاریک روبرو که
درخشش برقی بر آن تابیده، می‌نگرم، شاید این برق همه تاریکی‌ها را
بزداید و صبح صادق طلوع کند.

خواننده گرامی قصد از بازگو کردن داستانها، قصه‌ها، افسانه‌ها و
روایات کهن تاریخی برای آن است که بدانیم ما ملتی جدید الولاده و
کشوری نوظهور نیستیم و از عهد باستان نشانه‌ها داریم و زنده‌ار این
داستانها از باب مفاخره نیست، بلکه نوعی آگاهی از سرگذشت
پیشینیان و سیر و سلوک و تجربه آنان در ادوار تاریخ و ارائه علل و
جهات بزرگیها و سرافکنده گیها و فراز و نشیبهای شوق انگیز و یا
هولناک آنان در طول تاریخ است.

اگر از جنگ و خونریزی یاد می‌کنیم مراد ستایش رب النوع

خونخوار جنگ که این همه خون بپایش ریخته‌اند نیست و منظور و مقصود اصلی از بازگو کردن این افسانه‌ها پیام حقیقتی است که همراه شمشیر در دنیای تاریک و وهم آلود کهن منتشر کرده‌ایم، اما عامل اصلی پیروزی‌های ملت ما در آن دوران و روزگاران شمشیر نبوده بلکه همان حقیقت محض بوده است.

در آن روزگاران هم مانند آنچه در ازمنه بعد پیش آمد و آنچه موجب پیروزی بود، شمشیر نبود بلکه پیام حقیقت و نوید عدالت و راستی بود که بانیروی لایزال خود مقاومت‌ها را در هم می‌شکست و پیش می‌رفت.

آری همه آن پیروزی‌ها و برکت‌ها شراره‌ای از فروغ حقیقت بوده است. چه داستان پرشکوهی است داستان جنگ بین خیر و شر، نیکی و بدی، نیکی‌زاده قطرب افلاکی ماست، رؤیای کهن ماست که فراموش کرده‌ایم، اما در آن زمانی که روح و اندیشه پاکتر و ذهن برتری داشتیم و گوشه‌هایی از آن رؤیای فراموش شده را بیاد می‌آوردیم، آن را سینه به سینه به فرزندان خویش سپرده و در نتیجه امروز داستان پرشکوه جنگ بین نیکی و بدی، خیر و شر و ابلیس و آدم در دست ماست و گهگاه پرتوی از آن فروغ زاهدانه لاهوتی ما را در ضمیرمان جلوه گر می‌سازد و گوشه‌هایی از آن رؤیای کهن و از یاد رفته را بخاطرمان می‌آورد.

قصه پردازان و معبران رویاهای گمشده ما افسانه خود را چنین سر داده‌اند که روشنی و پاکی و نیکی آفریده هرمنز^۱ است و آنچه از دروغ و بدی و شر وجود دارد از اهریمن ناشی می‌شود.

اجداد ما به سپاه هرمنز پیوستند و پیکار با بدی و دروغ را آغاز

کردند و پنجه در پنجه خون آلود اهریمن افکندند، تا دروغ و مظاهر اهریمنی را که خلقت اصلی نیست و ریشه‌های عمیق ندارد، از درون خود و کشور خویش بزدايند. زیرا خداوند جهان مینو را برای بندگان پاکدل و راستی پرست خود آفریده است.

پس از سالها نبرد بین هرمز و اهریمن بالاخره اهریمن شکست خورد و به دوزخ خویش افکنده شد و آسمان گرداگرد جهان حصار گردید تا دیگر اهریمن به آفریدگار برگزیده هرمز و زیستگاه آنان دست نیابد.

اهریمن شکست خورد و به دوزخ خویش درون شد، اما آفات اهریمنی که به علت شکست قطعی اهریمن در زمین بی‌ریشه و ساقه مانده بود، از قبیل دروغ، بیماری، قتل، تعدی، ظلم و ستم و غرور و سایر صفات بی‌شمار دیگر اهریمنی در زمین باقی ماند.

خواست خداوند آفریدگار هستی و نیستی این بود که مخلوقات برگزیده او با آفات به جا مانده از عوامل اهریمنی پنجه در پنجه هم افکنند تا در این نبرد جوهر الهی آنها از کالبد خاکیشان بیرون آید و مقدس‌ترین و اصلی‌ترین معبد که در درون خود انسان است به نور خدائی روشن گردد.

آری ما راه راست و صراط مستقیم را از دیرباز می‌شناختیم و با توسل به این رشته محکم در شمار سرافرازان عالم در آمدیم.

دریغ و درد که تاریخ باستان ما بدرستی روشن نیست و یادگارهای تاریخی نیز در اثر بیدادها، کشتارها و حمله و هجوم وحشیانه اقوام وحشی و ملل خونریز دیگر به حد کافی برجای نمانده است.

ما در گذشته چگونه زندگی می‌کردیم و روابط افراد جامعه با

یکدیگر برچه اساسی استوار بوده از آن آگاهی دقیق و درستی در دست نداریم. هرچه بوده بطور قطع نوعی عدالت اجتماعی برقرار بوده که کشور این همه سال سرپای خود ایستاده و وظیفه خود را در دامان بشریت انجام داده است.

آنچه اینک ما از پس دیوار قرون و اعصار می‌بینیم طاق و رواق فرو ریخته‌ای را ماند که از پشت پرده سنگینی از غبار آن هم از مسافتی بعید و دور در معرض دید قرار گیرد یا حالت ندا کننده‌ای را ماند که در بیابانی میکران فریاد شوق و آرزو و ترس و امید سر داده و توجّه چشمان تیزبین روشنان کبود پوش فلکی را به خود جلب کرده باشد.

آنها ندا کننده را در حال فریاد بطور مبهم می‌بینند اما صدای او و فریادی را که در بیابان سر داده نمی‌شنوند همین قدر می‌دانند که فردی به هیجان آمده و سخن می‌گوید. اما بعد زمان و مکان شنیدن صدای او را برای آنها غیرممکن کرده است. ولی از حرکات او استنباط می‌کنند که او محتملاً چه می‌گوید یا چه می‌خواهد بگوید.

هم‌اکنون صدای پای ناله پای کاروان آریانه‌ها را از پشت دیوار قرون و اعصار می‌توان شنید که بعد از جدا شدن از مردمان هند اروپائی در جستجوی آب و هوای خوش به طرف جنوب غرب رفتند و بسوی فلات ایران و درّه پنجاب هند سرازیر شدند.

آنچه یدل امید و شادی و شوق می‌بخشد این است که ما خود از آغاز همسفر این قافله بوده‌ایم و ضمیر ما و شعور ما نسبت به آنچه گذشته آگاه است اما آنرا چو رؤیای دوری از یاد برده‌ایم.

امید داریم که این کتاب و برقی که گهگاه در پاره‌ای از جملات آن می‌درخشد در اعماق ضمیرتان گوشه‌هایی از آن رؤیای دور و

فراموش شده تاریخی که در جوی زمان جوشیده و رفته است را در گوشه‌ای از آن فراموش خانه روشن کند، که این قدسی سرود آسمانی باطل السّحر طلسمات است.

ما در طول قرون خوابی خوش دیده‌ایم وای دریغ که آنرا از یاد برده‌ایم.

بهتر آن است که پرده قرون و اعصار را کنار زده و حقایق را در قالب قصّه و تمثیلات و تشبیهات و روایات ریخته با چشم تیزبین خود بنگریم.

حقایق و مجردات را با کالبد افسانه به میدان دید درآوریم و بدانچه قالب و شکل و رنگ نمی‌پذیرد تجسم بخشیم، باشد که به فهم و حس انسانی ما نزدیک تر گردد.

بطور کلی آنچه از تواریخ موجود استنباط می‌شود نژاد سفید را به سه گروه تقسیم کرده‌اند. هند اروپائی، سامی، حامی.

هند اروپائی مردمانی هستند که از هند تا اقصی نقاط اروپا پراکنده‌اند و به هشت شعبه تقسیم می‌شوند.

آریانه‌ها، اسبانی، ایتالیائی، یونانی، مقدونی، ارمنی، سِلتی (بومی‌های اروپای غربی)، ژرمنی، آلمانی‌ها، ساکسون‌ها و لیتوانی و اسلاو و غیره....

آریانه‌ها، در هزاره‌های (ق.م) در مکانی با هم زندگی می‌کرده‌اند و به جهتی که بدرستی روشن و معلوم نیست شاید به علت زیاد شدن جمعیت و کمی جا یا بالا آمدن آب اقیانوس‌ها یا عوامل طبیعی دیگر هر گروه بطرفی رفته‌اند.

زمان جدا شدن این مردمان از یکدیگر بدرستی معلوم نیست، ولی محققین تصوّر می‌کنند که حدود پنج یا شش هزار سال (ق.م) بوده

است.

اوایل محل سکونت آریانها را در آسیای وسطی می پنداشتند، ولی بعدها مسکن آنها را در سواحل رود «وُلگا» و بعدها آنها را ساکن سواحل دریای «بالتیک» و بالاخره براین عقیده شدند که در جایی در شمال اروپا و بظن قوی در شبه جزیره ای در اسکاندیناوی سکنی داشته اند.

به قول اوستا از این گروه مهاجرین آریانهای هندی و ایرانی بطرف آسیای وسطی رفته و مدتی با هم در محلی بنام «آیران وَاَج» یعنی کشور آریانها با هم زندگی می کرده اند.

اوستا گوید آنجا محلی بس خوش آب و هوا و دارای زمین های حاصلخیز بوده ولی ارواح بد دفعتاً آن سرزمین را سرد کرده و خشکاندند و چون زمین قوت سکنه و احشام را نمی داد، آنها سرزمین خود را ترک کرده و به سه شعبه هندی، ایرانی و سکائی تقسیم شده و مهاجرت آغاز گردید.

نسیم مشکباری از سند و مرو و هرات به مِشام می رسد گوئی کاروان آریانها از این مسیر گذشته آنگاه بسوی کابل و هیرمند روانه شده و وقتی به دریاچه «زرنگ» یا سیستان رسیدند و آب فیروزگون و شفاف آنرا دیدند عنصر آب و یگانه پاسدار آن میهن قدسی «آناهیتا» را تقدیس کردند.

آنگاه از بلوچستان و سیستان گذشتند و در خاک دلاورخیز خراسان به استراحت بار انداختند. این همان خراسانی^۱ است که دلاوران کهکشان گیر آن بعدها حماسه های جاودانی خود را در آن سرزمین رقم زدند.

چندی بعد شاخه‌هایی از این کاروان فلات ایران را زیر پا گذارده و گنجه و بلخ و بخارا و سمرقند و مازندران و پنجاب و کشمیر و خوزستان و خلیج فارس و دریای مازندران را به زنجیر کشیدند.

این براستی خط سیر پدران و اجداد ماست هر که گوش دارد و قادر به تسخیر و متوقف ساختن عامل مقتدر زمان است، صدای پای این قافله را می‌شنود. اسم مقدس ایران از اسم این مردمان است که خود را «آیریا» مینا میدند که به معنی «نجیب و باوفاست» وقتی به این سرزمین آمدند اسم آنرا «آیران» گذاشتند که بعدها به «آیران» و «ایران» و بالاخره به ایران تبدیل شد.

در این سرزمین اجداد تازه وارد ما با نژادی از بومیان حبشی بنام «کاسو»^۱ که قبل از مهاجرت آریانها در فلات ایران در این منطقه می‌زیستند روبرو شدند، این بومیان رنگ پوست‌شان از آریانهای مهاجر تیره‌تر و استخوان بندی درشت‌تری داشتند، و از لحاظ زیبایی و هوش و درایت به پای آریانها نمی‌رسیدند.

بدیهی است در قدم اول برخورد میان تازه واردین و این بومیان اجتناب ناپذیر می‌نمود.

اما این جنگ و کشتار از نوع جنگ و کشتاری که تازه واردین با بومیان سایر قاره‌ها کردند، نبود و این هجوم آنقدر شمرگانه و سیاه و خونبار به نظر نمی‌رسید.

نیاکان ما در جستجوی زمین و آب برای زندگی خود و پرورش احشام خویش بدین سرزمین آمدند و پس از نبردی کوتاه با بومیان با آنها در هم آمیختند و کشوری بزرگ را پدید آوردند.

آنگاه اجداد ما که اکثراً دهقان و شبان بودند در سینه سنگی

کوهستانها و در دل جنگل ها و پهنه دشت ها و بر سینه خروشان رودخانه ها و دریا های این سرزمین بوجود آمدند.

آنها سرود جاودانی خود را در ستایش «مهر»^۱ و روشنائی سردادند و خدای جاودان مهر را پرستیدن آغاز کردند.

در آن زمان و در جای جای ایران هرجا که زمزمه رودی و یا فریاد خروشان موج دریائی و یا دریاچه ای بگوش می رسید قلعه ای بلند برافراشتند و این قلعه را به دو قسمت تقسیم کرده، بخشی را به خود و خانواده و قسمتی را به پرورش احشام خود اختصاص دادند. رفتار ما در آغاز با حیوانات انسانی و جوانمردانه و براساس رسالت بشری خود بود.

هنوز شعله سربه فلک کشیده آتشی را که بر فراز این قلعه ها برمی افراشتند و هنگام هجوم و حمله دشمن برای آگاهی مردان و مدافعان قلعه های دیگر شعله آنها تیزتر می کردند از پشت غبار زمان می توان دید و صدای طبلی را که به علامت خطر می کوفتند می توان شنید.

بعدها همین قلعه ها به مرور زمان تبدیل به دهات و شهرستان و شهرها و استانها شد و بدین سان پایه های تمدنی پرشکوه را پی ریزی کردند.

شاخه ای از آریانها که در آن زمان به خاک اصلی هند رفتند تا قرنهای بعد در مذهب و رسوم مذهبی با ما مشترک بودند اما به علت خصوصیات اقلیمی مذهب در ایران اخلاقی و در هند به خاطر ثروت سرشار طبیعی آن جنبه فلسفی به خود گرفت.

مردمی که مجبور بودند با رنج و زحمت روزی خود را از دل تیره خاک بدر آورند و با قوای سرکش و مهار نشدنی طبیعت پنجه در

پنجه در افکندند و رازهای آنرا بگشایند و سپس نیروهای آن را به خدمت بگیرند با مردمان سرزمین ثروتمندی چون هند فاصله بسیار داشتند.

جدال مقدس ایرانی به حکم فطرت با موانع طبیعت و کار و کوشش و فعالیت دائمی مجالی برای مراقبه‌های فلسفی باقی نمی‌گذاشت.

بدین جهت مذهب در ایران روشن و پاک و آمیخته با کار و فعالیت بود و گُل توحید که به انسان در زمین شأن و شکوه می‌بخشد، در میان ما شکفت.

نخستین بار آئین راستی از ستیغ کوه‌های سهند و سبلان ما درخشید و (زرتشت) پیامبر بزرگ ایران برای اولین بار سه اصل جاودانی خود یعنی «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» را که پایه اخلاقیات و وجدانیات است را به جهان عرضه کرد.

تا آفات اهریمنی از قبیل دروغ، قتل، تعدی، تجاوز، غرور، ظلم و ستم و سایر صفات بی‌شمار باز مانده از اهریمن در جهان وجود دارد، پیکار ابدی ایرانی با فضولات باقی مانده از صفات اهریمنی هم‌چنان ادامه خواهد داشت.